۱۲ داوطلبان در میهمانی خدا

شهید همت

به روایت مریم برادران

خیلی عصبانی بود. سرباز بود و مسئول آشپزخانه کرده بودندش. ماه رمضان آمده بود و او گفته بود هر کس بخواهد روزه بگیرد، بهشان سحری می‌رساند. ولی یک هفته نشده، خبر سحری دادن‌ها به گوش سرلشکر ناجی رسیده بود. او هم سرضرب خودش را رسانده بود و دستور داده بود همه سربازها به خط شوند و بعد، یکی یک لیوان آب به خوردشان داده بود که «سربازها را چه به روزه گرفتن»! و حالا ابراهیم بعد از بیست و چهار ساعت بازداشت، برگشته بود آشپزخانه. ابراهیم با چند نفر دیگر، کف آشپزخانه را تمیز شستند و با روغن موزاییک‌ها را برق انداختند و منتظر شدند. برای اولین بار خدا خدا می‌کردند سرلشکر ناجی سر برسد. ناجی در درگاه آشپزخانه ایستاد. نگاه مشکوکی به اطراف کرد و وارد شد. ولی اولین قدم را که گذاشته بود، تا ته آشپزخانه چنان کشیده شده بود که کارش به بیمارستان کشید. پای سرلشکر شکسته بود و می‌بایست چند صباحی توی بیمارستان می‌ماند. تا آخر ماه رمضان، بچه‌ها با خیال راحت روزه گرفتند.

احمد کاظمی

به روایت عباس رمضانی

در عملیات رمضان، بچه‌ها پشت خاکریز زمینگیر شده بودند. پنجاه - شصت نفر در انتهای سمت راست خاکریز نمی‌توانستند سرشان را بالا بیاورند. با ماشین رفتم جلو تا آخر خاکریز، یک نفر که بغل دستم بود گفت «دیگه تکون نخور، اگه ماشین رو تکون بدی، سوراخ سوراخش می‌کنن.» روبه‌رو را نگاه کردم. چند تانک عراقی داشتند به خاکریزمان نزدیک می‌شدند. فاصله‌شان هر لحظه کمتر می‌شد. اولین تانک به سی - چهل متری‌مان رسیده بود. نفسم بند آمده بود. احساس می‌کردیم چند دقیقه دیگر اسیرمان می‌کنند. بدنم سُست شده بود. با رنگ پریده منتظر رسیدن عراقی‌ها بودم. با ناامیدی سرم را به طرف انتهای خاکریز چرخاندم. یکهو دیدم یک نفر، سوار بر یک موتور تریل قرمز رنگ با سرعت زیاد، گرد و خاک کنان به طرفمان می‌آید. حاج‌احمد بود. از موتور پایین پرید و آرپی‌جی را از دست آرپی‌جی‌زن گرفت و رفت آن طرف خاکریز؛ روبه‌روی تانک‌ها نشانه رفت، چند ثانیه بعد گلوله آرپی‌جی روی برجک، اولین تانک در حال حرکت نشست. تانک در دم آتش گرفت و دودش پیچید توی آسمان منطقه. بعد حاج‌احمد با فریادهای بلند به نیروها گفت که شروع کنند. بچه‌ها شروع کردند. حاج‌احمد سوار موتور شد و رفت تا بقیه جاها را سامان بدهد.

موصل

به روایت نفیسه ثبات

ماه رمضان آن سال نمازخوان‌ها و روزه‌گیرها را از بقیه جدا کرده بودند، بعد بهشان گفته بودند باید بلوک بزنید. اینها هم می‌گفتند از این بلوک‌ها برای سنگرهای عراقی استفاده می‌کنید، ما با دست خودمان برای دشمن سنگر نمی‌سازیم. ماه رمضان آن سال کار آشپزخانه چند برابر شد. عراقی‌ها افطار و سحر غذای یخ کرده می‌دادند. حال و حوصله نداشتند نصف شب غذا گرم کنند. حالا آشپزخانه دست مجید بود که برای هر چیز تا جان داشت، دل می‌سوزاند و این همه آدم روزه که منتظر بودند ببینند مجید برای آن روز چه کار کرده. توی هر آسایشگاه چند نفر مریض داشتیم. اینها باید صبحانه می‌خوردند، نهار می‌خوردند، دسر بعدازظهرشان به راه بود. کار خیلی سخت شده بود. بچه‌های آشپزخانه خواب و بیداری نداشتند. با زبان روزه چند شیفت کار می‌کردند. سحر غذای داغ و تازه، افطار هم همین‌طور.

شهید جولایی

به روایت جواد کلاته عربی

در اولین روزهای تأسیس سپاه، پاسدار شد؛ رفت مهندسی سپاه. چند ماهی تهران بود که شنید در کرمانشاه به نیروی داوطلب نیاز دارند؛ رفت مهندسی کرمانشاه. چیزی نگذشت که جنگ هم شروع شد. زیر آتش عراق و کومله دموکرات برای سپاه پادگان و سنگر ساخت. اولین زاغه مهمات سپاه را هم همان روزها ساخت. یک‌سال و چند ماه آنجا ماند و برگشت تهران. اواخر سال ۱۳۶۱، دفتر مهندسی استان تهران را به او دادند. اسفند ۱۳۶۳ مسئول نصب پل‌های شناور خیبر شد؛ بزرگترین پل تاکتیکی جهان. گردان‌هایی که برای نصب پل تشکیل داد، هسته نخستین تشکیلاتی شد که بعدها صراط‌المستقیم نام گرفت. برای این‌که در جبهه حضور مستمر داشته باشد، شد فرمانده تیپ رزمی مهندسی کوثر؛ یکی از تیپ‌های قرارگاه صراط‌المستقیم. سال ۱۳۶۴، مدیر کلی پشتیبانی مهندسی وزارت سپاه را هم به او دادند. باید همه کارهای عمرانی وزارت سپاه را پشتیبانی می‌کرد. چند ماه بعد رئیس دفتر مهندسی استان مرکزی استعفا کرد؛ باز هم رفتند سراغ او. ۱۴ خرداد ۱۳۶۵ شد؛ ماه رمضان بود. برای جلسه‌ای باید می‌رفت قم. در راه بازگشت، با زبان روزه به دیدار پروردگارش شتافت. مهندسی نخوانده بود اما مهندس‌ها پیش‌اش چیز یاد می‌گرفتند. داوطلب کارهایی می‌شد که کمتر کسی برای انجامش پیش‌قدم می‌شد. هرچه می‌گفتند انجام می‌داد؛ نه نمی‌گفت. کارهایی به او می‌گفتند که از دست کسی برنمی‌آمد. کارهایی را قبول می‌کرد که کار چند نفر بود. قحط‌الرجال نبود؛ اما او به تنهایی بیش از چند نفر بود.

سیدعلی اندرزگو

داوطلب اصلاح و شهید ماه رمضان

سیدعلی اندرزگو از مبارزان سیاسی انقلاب اسلامی بود که برای به هدف رساندن انقلاب تلاش‌های زیاد کرد و در این راه شکنجه و آزارهای بسیاری از سوی ساواک دید اما دست از مبارزات سیاسی خود بر نداشت.

شامگاه هیجدهم ماه مبارک سال ۱۳۱۶ ه. ش (۱۳۵۷ه. ق) بود که در یکی از محلات جنوب شهر تهران، به دنیا آمد و به دلیل تقارن او با شهادت امیرمؤمنان، نامش را علی نهادند. پدرش سیداسدالله، شغل بنایی داشت و سپس به خرده‌فروشی در میدان شوش تهران روی آورد و زندگی فقیرانه‌ای را برای ۷ فرزندش، ۴ پسر و ۳دختر فراهم آورد. علی کوچکترین فرزند خانواده بود.

او در دبستان فرخی که در نزدیکی محله‌شان بود تا کلاس ششم ابتدایی درس خواند، ولی به علت فقر خانوادگی و برای کمک به معیشت خانواده، ترک تحصیل کرد و به کار پرداخت. او که نتوانسته بود تحصیلاتش را کامل کند، برای فراگیری دروس حوزوی در جلسات اساتیدی چون حجج‌الاسلام بروجردی، و میرزا علی اصغر هرندی شرکت کرد.

پس از اعدام انقلابی حسنعلی منصور، شرایط برای او به گونه‌ای فراهم شد که ابتدا مدتی به قم رفت و سپس راهی نجف اشرف شد. مدتی در عراق بود و پس از بازگشت، مجددا در حوزه علمیه قم مشغول تحصیل شد و در محضر آیات عظام مکارم شیرازی و مرحوم مشکینی درس تفسیر و اخلاق و در محضر آقای دوزدوزانی، قوانین و لمعه را آموخت. او با نام شیخ عباس تهرانی در حوزه تحصیل می‌کرد، اما پس از مدتی به دلیل فعالیت‌هایش شناسایی شد و به ناچار لباس روحانیت را در آورد و لباس معمولی پوشید و به چیذر رفت و در مدرسه‌ای که توسط حجت‌الاسلام سید علی‌اصغر هاشمی چیذری تأسیس شده بود، پناه گرفت و به دروس حوزوی ادامه داد، اما چیزی نگذشت که مجبور شد آن‌جا را هم ترک کند و مدتی در افغانستان و سایر کشورهای منطقه به سر ببرد. سرانجام هم در مشهد ساکن شد.

شهید اندرزگو پس از پایان تحصیلات ابتدایی، برای یاری رساندن به پدر و کمک به اقتصاد خانواده، درس را رها کرد و نزد برادرش، سید حسن، که در بازار تهران نجاری داشت، مشغول کار شد و حدود ۱۰سال، این کار را ادامه داد. پس از ورود به شاخه نظامی هیات‌های مؤتلفه از این شغل دست کشید و تا پایان عمر، مهم‌ترین اشتغال او مبارزه و فعالیت برای سرنگونی رژیم ستم‌شاهی بود. از آن‌جا که او پیوسته می‌خواست ارتباط خود را با مردم حفظ کند و در عین حال زندگی مخفی داشته باشد، به فراخور محیط و مرتبطین، به شغل‌هایی چون فروش انگشتر و تسبیح، فروش داروهای سنتی، بساز و بفروشی، فرش‌فروشی، مرغ و تخم‌مرغ فروشی و امثال اینها هم اشتغال داشت.

پوشش‌های شغلی او به‌حدی ماهرانه صورت می‌گرفت که حتی نزدیکان او را هم به اشتباه می‌انداخت. در اوایل سال ۴۳، درحالی که ۲۷سال داشت، با معرفی شهید مهدی عراقی، برای خواستگاری به منزل حاج رضا خواجه محمد علی رفت و دختر او را خواستگاری کرد، اما این وصلت، چند ماهی بیشتر طول نکشید و بعد از اعلام انقلاب حسنعلی منصور، فشار روی شهید اندرزگو و همسر و خانواده همسرش زیاد شد و بارها آنها را به بازجویی کشاندند و لذا این زندگی نوپا، دیری نپایید.

سیدعلی مدت هفت‌سال سرگردان و بدون خانواده بود تا سرانجام با وساطت حجت‌الاسلام موسوی، امام جماعت مسجد چیذر و حجت‌الاسلام سید علی‌اصغر هاشمی، سرپرست حوزه علمیه چیذر و با نام مستعار شیخ عباس تهرانی، به خواستگاری دختر آقای عزت‌الله سیل سپور رفت تا با خواستگاری از دختر او، برای ادامه راه مبارزاتی خود، یار و یاوری همراه را اختیار کند. این ازدواج در کمال سادگی انجام شد و ثمره آن چهار پسر به نام‌های سیدمهدی، سیدمحمود، سید محسن و سید مرتضی است.

از آن‌جا که شهید اندرزگو درنهایت پنهانکاری به فعالیت مبارزاتی می‌پرداخت به فراخور ظرفیت کسی که در این طریق، همراهش بود، فقط گوشه‌ای از فعالیت‌های گسترده خود را با او در میان می‌گذاشت. اساسا شیوه بسیار دقیق و سنجیده شهید بود که سبب شد دستگاه اهریمنی ساواک با تمام امکانات و هزینه‌های گزافی که در راه شناسایی و دستگیری او مصرف کرد، برای سال‌ها ناکام و سردرگم بماند و درست در لحظه‌ای که به دستگیری او اطمینان می‌یافت، با خانه تخلیه شده او روبه‌رو می‌شد.

با شکل‌گیری جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی که خاستگاه آن، هیات‌های مذهبی و بازار تهران بود و متولیان آن از مبارزین سال‌های دور بودند و بعضی هم با شهید نواب صفوی و جمعیت فداییان اسلام همکاری و آشنایی داشتند و با اخذ نظر موافق هم که در بازار تهران در مغازه برادرش به صندوق‌سازی اشتغال داشت به هیأت شهید حاج صادق امانی که یکی از هیأت‌های تشکیل‌دهنده مؤتلفه بود، راه یافت و در شخصیت معنوی و مبارزاتی شهید امانی و در ادامه راه او تأثیر بسزایی داشت و سیدعلی را به سوی فعالیت‌های مخفی سوق داد. او در درس میرزا علی‌اصغر هرندی با شهید صفار هرندی و شهید بخارایی آشنا شد و با آنها ارتباط تشکیلاتی برقرار کرد و به‌عنوان رابط شهیدان بخارایی، صفار هرندی و نیک‌نژاد با شهید صادق امانی وارد عمل شد و در شاخه نظامی به فعالیت پرداخت.

ترور حسنعلی منصور و ۱۵سال زندگی مخفیانه

در کمیته مرکزی هیأت مؤتلفه تصمیم گرفته شد که حسنعلی منصور، نخست‌وزیر وقت اعدام شود. او طراح لایحه کاپیتولاسیون و مورد حمایت انگلیس و آمریکا و مجری سیاست‌های غرب بود. مسئولیت‌ها تقسیم شدند. قرار شد عده‌ای مسئولیت شناسایی را به عهده بگیرند، عده‌ای سلاح تهیه کنند و عده‌ای هم مجری حکم باشند. نقش شهید اندرزگو این بود که اگر گلوله‌های شهید بخارایی به منصور اصابت نکرد، او کار را تمام کند. مجریان طرح، در شب اول بهمن سال ۱۳۱۶ه. ش مصادف با هفدهم رمضان در منزل شهید صفار هرندی گرد آمدند و برای آخرین بار طرح عملیات را مرور و اسلحه‌ها را بررسی کردند. آنها قطعنامه‌ای تهیه و نوارهایی را به‌عنوان وصیتنامه، پر کردند که متاسفانه پس از دستگیری آنها به دست مأمورین شهربانی افتاد و پس از پیروزی انقلاب هم اثری از آنها به دست نیامد. در روز اول بهمن، در ساعت ۱۰ صبح، حسنعلی منصور در آستانه ورود به مجلس شورای ملی، توسط شهید محمد بخارایی از ناحیه شکم و گلو مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد. گلوله سوم در اسلحه محمد بخارایی گیر می‌کند و او دست به فرار می‌زند، اما روی زمین یخ‌زده می‌لغزد و مأموران او را دستگیر می‌کنند. پس از بازجویی از نزدیکان شهید بخارایی، شهید نیک‌نژاد و شهید صفار هرندی دستگیر می‌شوند و نام حاج صادق امانی و شهید سید علی اندرزگو نیز مطرح می‌شود. شاه شخصا فرمان پیگیری و دستگیری این دو تن را صادر می‌کند. سرانجام حاج صادق امانی، محمد بخارایی، مرتضی نیک‌نژاد و رضا صفار هرندی به اعدام و بقیه به حبس ابد و عده‌ای هم به زندان‌های کوتاه مدت و طولانی محکوم می‌شوند. سیدعلی نیز غایبا به اعدام محکوم و زندگی مخفی و مبارزات طولانی و پانزده ساله او آغاز می‌شود.

از آن زمان به بعد تعقیب گسترده و شدید سیدعلی اندرزگو توسط مأموران ساواک، شهربانی‌ها و مرزبانی‌ها آغاز شد و تمام اعضای خانواده او و همسرش، مورد بازجویی‌های مکرر، شکنجه و آزار قرار گرفتند. در این بین بودند افرادی که شباهتی با عکس سیدعلی اندرزگو داشتند که به تعداد زیاد تکثیر و به همه شهرستان‌ها ارسال شده بود. یکی از این افراد، محمدرضا شریفی است که به علت نشستن در کنار مغازه نجاری در گلپایگان دستگیر شد. سید علی به شکلی بسیار ماهرانه تغییر چهره و لباس می‌داد و با استفاده از اسامی و شناسنامه‌های مختلف به‌جاهای گوناگون، ازجمله عراق و سوریه مسافرت می‌کرد. او چندین بار در عراق به ملاقات امام رفت و سپس به ایران بازگشت.

در تیر ۱۳۴۶ یکی از جاسوسان رژیم که در صف مبارزان قرار گرفته بود، توانست بسیاری از آنها را به مسلخ بکشاند. او گزارش داد که سیدعلی به‌تازگی از عراق برگشته و با خود اعلامیه امام درباره وقایع خاورمیانه را آورده است. به دنبال این گزارش، خانه‌های برادر و دایی سید علی که نشانی آنها در گزارش جاسوس ساواک آمده بود، بازرسی شد و رفت و آمدها تحت مراقبت قرار گرفت، ولی باز هم ساواک ناچار شد به عجز خود در شناسایی و دستگیری شهید اندرزگو اعتراف کند. سیدعلی اندرزگو که مقدمات دروس حوزوی را قبل از اعدام انقلابی منصور فرا گرفته بود، بهترین راه را تغییر لباس دانست و لذا عازم قم شد و در حوزه علمیه مشغول به تحصیل شد و با نام مستعار شیخ‌عباس تهرانی به زندگی مخفی خود ادامه دارد. عکس‌های تکثیر شده که در اختیار ادارات ساواک و شهربانی‌ها بود، با لباس شخصی بود و لذا شناسایی او در لباس روحانی، بسیار دشوار بود.

شهید اندرزگو درنهایت پنهانکاری و همزمان با تحصیل و تدریس در حوزه علمیه چیذر، به مبارزات خود نیز ادامه داد. او در این دوران با محمد مفیدی ارتباط گرفت و با تأمین اسلحه و دادن اطلاعات، در سازماندهی تشکیلات حزب‌الله شرکت کرد. محمد مفیدی پس از اعدام انقلابی تیمسار طاهری دستگیر شد و شهید اندرزگو با نهایت هوشیاری و به موقع، به قم رفت و هنگامی که متوجه شد محمد مفیدی درباره او اطلاعاتی به ساواک نداده است، با خیال راحت به فعالیت‌هایش ادامه داد.

پس از لو رفتن مجید فیاض که از شاگردان درس عربی او در مدرسه چیذر بود و پس از دستگیری محمد مفیدی که سلاح را از شهید اندرزگو تحویل می‌گرفت، نام شیخ عباس تهرانی و نیز محل اختفای اسلحه‌ها بر ساواک آشکار شد. ساواک به سراغ پدرزن شهید رفت و همراه او، برای دستگیری سید علی عازم قم شدند. سید به سفری تبلیغی رفته بود و در بازگشت و با شامه‌ای قوی متوجه می‌شود که خانه تحت کنترل است. او با ترفندی عجیب وارد خانه می‌شود، دست همسر و فرزند ۶ماهه‌اش را می‌گیرد و به تهران می‌آید و در منزل یکی از دوستان قدیمی‌اش سکونت می‌کند. او پس از سه روز با تغییر چهره و قیافه به قصد خروج از کشور به مشهد می‌رود. در آن‌جا با کمک دوستان و همرزمان، ازجمله آیت‌الله واعظ طبسی، از طریق زاهدان به افغانستان می‌رود، اما آن‌جا را برای اقامت خانواده‌اش مناسب نمی‌بیند و برمی‌گردد و در مشهد ساکن می‌شود.

شهیدی با نام‌های مختلف

او اولین کاری که می‌کند درست کردن شناسنامه جعلی برای خود، همسر و فرزندش است. از آن روز به بعد نام او سیدحسین حسینی می‌شود. ساواک طی طرحی اعلام کرده بود که مشخصات مستأجرین باید توسط صاحبخانه‌ها به شهربانی‌ها اعلام شود، لذا او با کمک دوستانش در کوچه بازار سرشور، خانه کوچکی می‌خرد ودر آن‌جا ساکن می‌شود. یکی از فعالیت‌های او در مشهد این بود که در عین حال که به شدت از سوی ساواک تحت تعقیب بود، افرادی را که پس از ضربه‌های ساواک، متواری شده بودند، سازماندهی می‌کرد. دکتر حسین حسینی، شهید اندرزگوی سابق، این بار فعالیت‌های خود را به آن سوی مرزها نیز کشاند و سفرهای متعددی به لبنان و پایگاه‌های فلسطینی کرد و توسط نیروهای مذهبی در سازمان الفتح و با کمک جلال الدین فارسی آموزش دید. شهید اندرزگو در استفاده بجا و به موقع از پوشش‌های مناسب، نهایت پنهانکاری را انجام می‌داد، با رعایت کامل رازداری و ایفای نقش‌های مختلف و با استفاده ماهرانه از لهجه‌های محلی گوناگون، اسناد و مدارک مختلف، داشتن کانال‌های قوی و گسترده ارتباطی مجزا، توانست قریب به پانزده سال، یکی از مخوف‌ترین سازمان‌های امنیتی را حیران نگه دارد. او بسیار پایبند مسائل دینی و مهربان و خوشرو بود و لحظه‌ای از کمک به افراد تهیدست دریغ نمی‌کرد. سرانجام شهید اندرزگو در شب نوزدهم رمضان سال ۵۷، هنگامی که برای افطار به منزل حاج اکبر صالحی می‌رفت، توسط مأموران ساواک که در کمین وی نشسته بودند، به رگبار گلوله بسته شد و به این ترتیب زندگی یکی از اعجاب‌انگیزترین اسوه‌های مبارزه و مقاومت به پایان رسید.

> **او با رعایت کامل رازداری و ایفای نقش‌های مختلف و با استفاده ماهرانه از لهجه‌های محلی گوناگون، اسناد و مدارک مختلف، داشتن کانال‌های قوی و گسترده ارتباطی مجزا، توانست قریب به پانزده سال، یکی از مخوف‌ترین سازمان‌های امنیتی را حیران نگه دارد**

پیشنهاد نیکوکاری

ماه رمضان فرصتی برای همدلی و یاری به همنوعان

مهربانه سایتی است که با کمک موسسات خیریه اقدام به جمع‌آوری کمک برای نیازمندان می‌کند، شیوه کار مهربانه به این صورت است که پروژه‌ای را در سایت معرفی می‌کند و مدت زمان مشخصی را برای جمع‌آوری کمک تعیین می‌کند. اگر در زمان تعیین شده کمک مورد نظر جمع‌آوری شد پروژه موفقیت‌آمیز تلقی می‌شود و مبلغ جمع‌آوری شده به موسسه خیریه داده می‌شود و در صورت تأمین نشدن هزینه مورد نظر، پروژه ناموفق است و مبلغ جمع‌آوری شده به خیرین بازگردانده می‌شود. در زیر دو پروژه فعال در سایت مهربانه را معرفی می‌کنیم به امید آن‌که هزینه مورد نیاز برای انجامشان در زمان مقرر تأمین شود.

برای کمک می‌توانید به سایت مهربانه مراجعه کنید و در انجام پروژه‌ها سهمی داشته باشید.

آدرس سایت: mehrabane.ir

تامین هزینه تهیه غذا برای خانواده‌های نیازمند

بدون شک یکی از مهم‌ترین نیازهای یک انسان رفع گرسنگی و تشنگی است. در دنیا انسان‌های زیادی هستند که به دلایل مختلف قادر به رفع گرسنگی‌شان نیستند از جمله نداشتن امکانات رفاهی در منطقه زندگی‌شان، فقر، مشکل جسمی یا بیماری و مواردی شبیه این‌ها...

در کشور خودمان تعداد بسیار زیادی از این انسان‌ها در مناطق محروم زندگی می‌کنند که حتی ما شاید اسم منطقه زندگی‌شان را تا به‌حال نشنیده‌ایم. شاید حتی نمی‌دانیم این منطقه در ایران هست؟ حتی باور این‌که فقر در این مناطق چطوری جون کودکان و سالمندان را می‌گیرد دردناک و سخت است.

همه ما مسئول هستیم و باید دست به دست هم بدهیم تا این روزهای سخت و خشن را برای هموطنان‌مان قشنگ‌تر کنیم. کوچکترین کمک و همدلی ما بسیار موثر است و دل آنها را شاد می‌کند.

موسسه خادمین کتیج سیستان‌وبلوچستان با همکاری مهربانه تصمیم دارد در ماه مبارک رمضان، برای ۵۰ خانواده نیازمند و زنان سرپرست خانواده، موادغذایی تهیه کرده و قسمتی از فشارهای زندگی این خانواده‌ها را کم کنند. ایمان داریم با حمایت شما مهربانان می‌توانیم مثل همیشه قسمتی از مشکلات هموطنان عزیزمان در مناطق محروم استان سیستان و بلوچستان را رفع کنیم و لبخند روی لب‌های این انسان‌های خون گرم بیاوریم.

مبلغ تخمین‌زده شده برای تهیه بسته‌های مواد غذایی، هر خانواده ۱۰۰ هزار تومان است.

تامین هزینه کلاس‌های ورزشی برای کودکان کار

ظهر تابستان است.
سایه‌ها می‌دانند، که چه تابستانی است.
سایه‌هایی بی‌لک
گوشه‌ای روشن و پاک.
کودکان احساس
جای بازی این جاست.

بدون شک فصل تابستان در خاطرات کودکی تک‌تک ما نقش خوش رنگ و لعابی داشته و هربار که یاد تابستان می‌افتیم لبخند روی لب‌هامون میاد.

اما هستن کودکانی که نه‌تنها در طول سال از تفریح و بازی محروم هستن بلکه در تابستان هم باید کار کنن. این کودکان در خانواده‌هایی به‌دنیا اومدن و زندگی می‌کنن که بضاعت کافی برای ادامه تحصیل نداشتن و یا حتی مریضی یا اعتیاد والدین باعث شده تا این کودکان در فضاهایی ناامن و با مشکلات فراوان مثل کوره‌های آجرپزی جنوب شرق تهران کار کنن. انجمن دوستداران کودک پویش قصد داره با کمک مهربانه، مبلغی رو برای کلاس‌های ورزشی و تفریحی کودکان ساکن کوره‌های آجرپزی جمع‌آوری کنه تا کودکان این منطقه از تابستان لذت ببرن. همچنین این برنامه‌ها باعث رشد اجتماعی و فرهنگی این کودکان شده و خستگی کار در گرمای تابستان رو تحمل‌پذیر می‌کنه...